

ذکر متعین شدن مستر ژولین و غیره از کونسل

ذکر متعین شدن مستر ژولین از کونسل کلکته بر آنست حاضر بودن در حضور آصف الدوله بطور  
زمان پدش شجاع الدوله و مغزول شدن در اندک زمان و معین شدن بیشتر جان بیشتر  
بجای اوسعی و خواش جنرل کلاورن و ظهور اکثر حوادث و فتن در آن دیار نسبت خالق لیل و نهار  
تعب و سخت شجاع الدوله در فتن شدن او در کلاب باغ فیض آباد گورنر شنگ بهادر مستر ژولین را برای حاضر و ناظر بودن بر این  
در اعمال آصف الدوله و بنا بر عهد پدش مقرر کرده فرستادند تا آنکه یسر برود و مستر ژولین گذشته بود که جنرل کلاورن و کرنل  
منس و مستر فرنگیس از طرف کمپنی و پادشاه انگلیت سیر استکشاف احوال گورنر شنگ بهادر جلالت خنگ حسب الامر پاد  
کونسل لندن در السلطنه انگلند ولایت فرقه انگلیسیان در رسیدند و تقریبات چند که ذکرش در وقت دوم مفصل شد در ابتدا بر گورنر  
غالب آمده عمل انگلیتیه هر جا که بود بروق تجویز و خواش صحت نموده مذکور ه علی الرغم گورنر عماد الدوله مستر شنگ بهادر تفرشته  
عمل دست نشان گورنر قوم مغزول شدند در همان ایام مستر ژولین هم اجابت دست نشانی گورنر مغزول شده و بجای او خواش صحت نشانی مقرر شد  
جنرل کلاورن مستر جان بر شو متعین شد چون جوان بهوشیار بود آصف الدوله را مع عمل بر رو کار آورده او آسان دست تصرت بدانای و بلا تفر  
در آن روز جمیع کارها مالک محروسه شجاع الدوله مرجع حل و عقد امور و مختار کارها سرکار آصف الدوله گشت مختار الدوله نامتخت  
آصف الدوله و جمیع عمل و اتباع او سفتاب خرد بوده اند چنانچه چند که تقریریم وارد آن دیار تقریبی شد و ذکرش انشا الله تعالی  
آید بهم را بر اسع العین شاید نمودم و در منظر آمدند که اوصاف آنها میانی نیست در نوع انسانان می بران آنها هم آنها خواهند  
بے شائبه تکلف بیانی چند بوده اند بصورت انسان گویا در شان آنهاست انهم کالالتعام بل هم افضل سببلا القصد مستر  
جان بر شو مختار الدوله را بعضی کلمات خوش آیند که امید حمایت در محاور و عظیمه ازان است شمام توان نمود گفته برین صراحت  
آورد که ملک بنارس و غیره علاقه راجه بلوچ سنگه که نسبت پنج لکه روپی مالگزاره و قریب هفتاد لکه روپی مدخل داشت  
به کمپنی بداند آن احمق ابله بهمان قدر سخنان بے فروع خوشنود و مغزور گشته آصف الدوله را که کاره بالملک داره  
نیست بزبانی مستر جان بر شو سخنان هم و امید گفته باشد ضار من ساخته و بلا تامل اسناد عطا سے آن ملک کمپنی نوشته  
گورنر شنگ بهادر اگر چه ازین ممر که ملکه مثل بنارس منیمه مالک سخره کمپنی گردید نهایت خوشنود گشت اما ازین جهت که  
خود تا بنارس بر ملاقات شجاع الدوله آمد و ملک بلوچ را با انواع تدبیرات از شجاع الدوله درخواست و شجاع الدوله معاذیر و پذیرا آورد و  
و غیره ملک بلوچ را اندو جان بر شو که بارش گورنر حکم قطره از دریا دار دبا من سهولت و آساک مذکور را گرفته منیمه ملک کمپنی گردانید و حضور در  
انگلیتیه اینجا در باب کونسل ولایت عظیمی بهر ساینه اندک که رشد و چند ان خوشش نیامد مختار الدوله نادان با وجود چنین توابع نمایان بر  
استقلال و حمایت خود هیچ گونه عهد و پیمان از ارباب کونسل کلکته نگرفت اگر می خواست چنین رعایت عظیمه بنا کارهای خود را از حضور  
کمپنی و ارباب کونسل ولایت انگلیتیه حکام پیدا و کسی را مجال آن نمی شد که بطرف او نگاه تنده نماید تا به کشتن چه رسد  
و اگر حیانا گشته منی شد در انتقام و مکافات قتل او قیاسه بر پاشی شد بلکه ریاست آن ملک از اولاد شجاع الدوله منتقل  
گشته با اولاد مختار الدوله رسید لیکن چون دوا بر فلکی مقتضی استیصال ابا سے این دیار است بهر که ابله تر مردم است بلیغ  
اینها سے شود و با کسینکه تجربه کاران روزگار و نهایت دانا و هوشیارند معاملات روسے داده هر کار سے که نباید میکنند  
و آنچه باید بخواه از ان دور تر میروند القصد بنارس با توابع و لو خوش از مالک محروسه شجاع الدوله منتزوع گردید منیمه بنگاله و

جنگیم آباد گردید و معاملات مسطری و ملکی صوبہ او دہ و آہ آباد و پتھر گڑھ و کوڑھ و اما دہ وغیرہ ملک برہمپلیہ نیز بے رضا و اطلاع مستتر  
جان بڑبڑ تو بیچ امر سے اصفیائے یافت و آصف الدولہ مکر بر کفار غبا سے و اسایش خود با گنگ بلند سفلاروشن الا شہا گفتن  
آغاز نما و کہ سر جان یرش خوبراد من و مالک و مختار کار باست ہر جہ بفرماید ہمہ با اطاعت نمایند و از افواج آراستہ پسران و اران  
ببرید آورده او آرزوہ و نامطمئن بودہ آدا کتخواہ آنها در جنب اجراجات بیودہ خود عیث و بے فائدہ سے شمر و لہذا در باطن قاصد  
استیصال آنها کہ بسنا حقیقہ تورا بے پروبال ساختن بود گشتہ درین داعیہ کوشیدن گرفت \* \* \* \* \*

ذکر جنگا نیدن آصف الدوله مختار الدوله راجا باجی پلشن و متناصل شدن فوج مذکور بتقدیر امر کین \*

شجاع الدولہ منفقہ رچار پنج ہزار کس بجای سے منقلش شاہ جان آباد و اطراف و جوانب راجع نمودہ سے نفر یا نژدہ روپیہ مواجب  
مقرر کرد و سید احمد نام سے راجا ریاست آنها معین نمودہ در تربیت آنها بیضا بطہ پلٹھاسے انگلیشی اتھام فرمود ہر چند بند و ہتھیار  
ایشان فیتلہ دار بود اما در شلک چابکے و چالاکے برابر چھماتے داشت بلکہ چست تر از ان چہ درین جماعہ نجبا بودہ اند وہاں  
خاطر و مراعات اینہا زیادہ از دیگران سے شد آصف الدولہ کہ از رفقا سے پدیریزار و دیگر برانداختن آنها و بے پروبال ساختن  
خود بود آنها کہ بطرف کاسپے متعین بودہ اند طلبید چون رسیدند و در تر از لشکر خود امر با قامت نمود و نژدہ کہ تو پارادخل  
تو پخانہ نمایند آنها بعضے از ان اضراب داخل توپ خانہ نمودہ یک ضرب یاد و تانز و خودہ اشتند برای فرستادن آن ہر دو  
و بند و قنائیم حکم نمود آنها دستہ کہ ارادہ ندادن طلب و استحقاق و بے آبروئے و تفرقہ انجماعہ منظور دار و جواب دادند کہ  
ہر گاہ چنین حکم سے شود و جہت سابرہ ما کہ در سر کار است عنایت شود تا بندوق و توپہا داخل کار خانہ و خانہ سامے کردہ آید  
بر آشفقہ مختار الدولہ فرمان داد کہ اینہا سرتابے سے نمایند تا دیب و گوشال شان باید پردخت او عذر خواست کہ ملازمان  
سر کار اند و حق بجانب دارند و جہد و راہ خود سے خوانند و دیگر غرض نیست گفت اگر شمار بر شان نمی روید ناچار من میرم  
او دید کہ ہر گاہ خود قاصد شود و من استنکان نامیم در عالم نوکر سے نامناسب و موجب کمال آزر دگے و بر سے فیما بین اید بود  
بضرورت اطاعت فرمان نمودہ با فوج ملازم خود و متعینہ سر کار سوار شدہ بمقابلہ شتافت آنها ناچار آنگہ میر احمد مردہ و مردہ  
نداشتند باز ہم صفوں آراستہ جنگیدند و کار بجای سے رسیدہ بود کہ اگر اندک عاستے از جائے بانہا رسید مختار الدولہ را از پیش  
بر و ازند لیکن چون از وہام بطرف مختار الدولہ بسیار بود و سامان بے پایان ہمراہ داشت بعد زد و چو ز دلائق و مقتول مجروح  
شدن یاران موافق کہ جماعہ کثیر سے از طرفین رہگرا سے سید اسے عدم گشتند شرف ذلہ قلیل چون مجروح و مایوس از طرف باستے  
ماندند آن زمان ہر یکے راہ فرار پیش گرفتہ بطرف خزیذ و خلقے بسیار از طرفین کہ ہمہ ملازم آصف الدولہ و زور بازو ہوش بودند با بود  
و تباہ گردید و آن ابلہ شادمان و خوشنود گشت اکثر سے از ملازمان خصوص بعض خواجہ سیرایان کہ شجاع الدولہ بتبع افواج  
آنها اجرنل قرار دادہ ہمراہ ہر یکے شش ہفت پلٹن و چندین ضرب توپ و اسباب و سامان آن مقرر و معین نمودہ بود با و  
صاحبزادہ بلنڈ اقبال پے برودہ خیال سے چند ذردل خود سے تراشیدند از ان جملہ سنت خان خواجہ سیرا کہ بسیار متعہ علیہ  
شجاع الدولہ و نے حقیقہ خبا سے از جراتے بنزد مختار الدولہ دعوی سے ہمچہی ہشتہ سر باطاعت او فروسنے آوردند لہذا کہ  
ناچاہیا با سہر گرو سے دادہ بوسائل و وسائل تصفیہ سے یافت درین ضمن کینوت کہ ورتنا افزودہ از حد آمیزش تجاوز نور و  
آصف الدولہ نیز در باطن از مختار الدولہ بسبب اقتدار و خود رانی او اتفاق با سر جان برضو آزر دہ گشتہ در فکر براندختن



ذکر مهور کشتن محبوب شاهان خواجه سراسر

بر خود برسد گنبد سیرین رو کسی را با تو کاری نیست اربابانگ بلند گفت که اگر او برود کسی با او سخن نشود آدم معتزم شده در وقت چون جراتی داشت  
 کس هم با او نیاوخت میرزا سواد میرزا شاکر شاکر شده نمودن خود را در اسلح و بیلاق آراسته بر سپ خود سوار گشته تا بجای گسایان که سالاران  
 همه لشکر بوده اند رسیده تمام شدن بسنت خواجه سراسر شنید چون باین بهیات بر آمده بد نام و انگشت نمانده بود دست پاچه گردید  
 که چه کند نه مند و تا ختن بر میرزا امانت آصف الدوله داشت نیز اسے ماندن ناچار از گسایان استمداد نمود که اگر رفاقت سکون  
 برادر را برده اشته کار از پیش می بریم و تراد رلا زمان درجه اسے خواهد بود گسایان برأت نیافت چون میرزا سعادت اسے از  
 نمرنگ گسایان میوس گردید اسپ جلد گاسے درخواست او مادیان سوار خود را که بسے چهل کرده رفتن متاد و نهایت سیک قنار  
 جلد گام بود تیار کرده فرستاد و میرزا سعادت اسے بر او سوار شده با تفصل حسین خان که تالیق و مرید و معش بود و محدود  
 از رفاقت و رفت و بدون نرا حمت سالما از حد و مالک آصف الدوله گذشته در حد و میرزا نخت خان رسید و انقار الدوله  
 بخته خان بهادر شنیده بقدم نیاز مند اسے استقبال نموده ملاقات فرمود و با احترام و عزت آورده در خانه خود جای داد  
 و من اوستا چند براسے معاش ادا مقرر کرده چند هزار سوار و پیاده بر رفاقت او ملازم گردانید اما در آمد و رفت و ملاقات نهایت  
 پاس ادب هر سه داشته آمدن میرزا سعادت اسے را بخانه خود بکتر اسے خواست اکثر خود رفته در نهایت فروتنی و تواضع  
 سارک اسے نمود اگر اچنانا میرزا سراسر قوم بخانه اش اسے رفت تا سردر و از اسے استقبال نموده آورده بر سند خود اسے نشاند  
 و خود با دب فرو تر اسے نشست

ذکر مهور کشتن محبوب علی خان خواجه سراسر که از طرف شجاع الدوله حاکم  
 کوژه و اناوه بود بدست کپتانان انگلیشی حسب الامر آصف الدوله مجبور از عقل و شعور

سرداران عمدتاً از این بلا جله این حرکات و اوضاع خاطر پیران و هر یک بد گمان گشته چاره خود جستن آغاز نهادند اما  
 چون در شبهه و مستان الحال نوکری نمانده سردار مقتدر اسے هم چنانکه صاحب غزم و جرات و پاسه دوست عالی همت  
 با نظر و نظر اسے از اقطار پیدا نیست ناچار با شاکت اسے گذرانیدند از ان جمله محبوب علی خان خواجه سراسر که اندک مانده جرات  
 و غیره و در و بشا هده الطوار صاحب زاوه خود حیران بود که چکنه اما فوج و سپاه شایسته سیرا و دشت مع سوار و پیاده اسے  
 بر و بندار چقا سقی جمعیت ده دوازده هزار کس با او بود و در طرف کوژه و اناوه که سجد و ممالک مرهه اتصال دارد و حاکم  
 شجاع الدوله بگرو قمارت در کمال سطوت و اقتدار اسے گذرانید آصف الدوله را استیصال افواج هر اسے او هم در خاطر  
 گذشته داعیه آن نمود که اول بطرف بهر رفتن نیافته مضحک گردود با محدود اسے در حضور آمده حاضر باشد او نیز باین اراده  
 سپای خود اسے است که اگر آصف الدوله اراده خود اظهار کند آن زمان بناچار بسے ننگ ننگ حراسے بر خود گوارا نموده  
 نیز از آراء دوله نخت خان بهادر بحق گرد و اصف الدوله با مشر جان بیشتر مشوره امر مذکور نموده فوسے از ارباب انگلیشی  
 سیر و اسے کیتاس فرسند باین کار تعیین نموده منحنی از اغیار روانه نمود و بسبب برکندن افواج ملازم خود از پنج وین آنکه چون  
 آمانت نفس در دست در روز و شب محشور با مصاحبان خود بود و از هر امر سلا که غیر بازی طفلانه مثل پتنگ پرانی و سرع جنگ  
 و چه پرده نشان و کما باشد نهایت نفور و بیزار است نمیخواهد که ساسے بلکه اسے رجوع نکار کار ریاست و سر و کما بد و ملکه اسے  
 و اسپید چاره تقار و تغییر از هتقال با مور عظیمه و فکر بلوغ و مصاحبت بعد از کان کار گزار بهوشیار و استلام جواب و سوال



این کار تجویز شده بود همین را غنیمت شمرده کار سازیا بمردم داده نینسے آنجا گرفت و بجنوز پادشاه رفت با میرزا بیخ نجان افکار  
 دیگر اعیان آنجا ساخته الی الان که او اسپانود و پنج بجه از نامه و از دم است لبر بردن در آنجا مقیم می داند و سپه روان ایام  
 میرادران مختار الدوله که در کمالی اقتدار بود و بدلیل بی بیج کار گیها مصدر امر سے نگردید و مقید شدند و اموال اسبابک نخل مع اموال  
 مختار الدوله بنبوط سرکار در آمد و برون اومع بعض ملازمان و اقایش با نواع عیشا و متلا بوده آخر الامر سرنگار سے یافتند و بیک  
 پسرخارا الدوله و دختر او و زانش که از بی بی اعوام او بود جاگیر یک لک روپیہ سالیانہ تقریبا یافت بنوز سید محمد خان و سید  
 سز خان اسیر دام بلا بودند که فقیه هم بحسب تقدیر وار و لکنو گردید و در ان ایام آصفت الدوله مع کل اتباع و ستر  
 جان سرشتو غیره اصحاب انگلیشیه به در آنجا اقامت داشتند غیر از نواب بیگم زن وزیر الممالک صفدر زنگ بت بر تان ملک  
 مادر شجاع الدوله و بی بی بیگم زن شجاع الدوله و دختر موتمن الدوله محمد اسحق خان ببادر کلان که بنا بر عدم موافقت بالسر و غیره و غنیمت  
 و انیس منین آباد و بیوت آنجا که ساخته و کمر استه شجاع الدوله اندازان مکان بجنید و در ساکن خود اقامت داشتند

ذکر و دوسو داین اوراق در بلده لکنو و منین آباد بحسب اتفاق بود

فخه نماند که تولد فقیر مسکن آبا و اجداد پدر سے مادر سے دار الخلافه شاه جهان آباد است اجداد پدر سے این بی مقدار  
 سادات بنی حسن از اولاد ابراهیم لقب لطیبا طبار اند و این ابراهیم از اجله سادات گرا و امام عترت طاهر است یکی از  
 اجداد فقیر بعد انتقال از بدین طبعه در شہد مقدس رضو سے علی مشرفہ السلام سکنی اختیار نمود از ان باز متوطن آنجا بود  
 یکے ہم از ان مکان ملائک آشیان وارد سہد و ستان گردید و در وسط و بعد در شاه جهان آباد توطن و در زید و اجداد  
 مادر سے فقیر سادات موسو سے اولاد امام زاده عا سے مقدار سید احمد بن موسی بن جعفر علیہا السلام مشہور بحضرت  
 شاه چراغ و متوطن دار الملک شیراز انتر فاض الانوارش در شیراز نہایت معروف و مطاف و حاجت روا اصناف خلق  
 است و کرامت بسیار و خرق عادت بے شمار از ان آستان ملائک پاسبان بکرات مرات پیرائہ ملور یافته و سے بیاید  
 چنانچہ نور باران آن رواق بین الافاق از نہایت ہشتار از القاد و اطہار بے نیاز است جدا دوسے فقیر سید زین العابدین  
 عمہ زاده مہابت خبک بود بعد انتقال آن مرحوم والدہ او یعنی جدہ مادر فقیر عمہ مہابت خبک حسب الوصیہ مرحوم مرحوم عجلت  
 در کتھا سے والدہ فقیر نموده ازین کار انفرغ خاطر حاصل نمود چون سید مرحوم مذکور پس از کتھا شدن اعظم شاه ترک کوریا  
 نموده مادام الحیوہ مشرور سے بود بعد کتھا سے والدہ تا ہفت سال دیگر بہ صورت گذشت درین ضمن تولد فقیر در سال چہلم از  
 مانہ دوازدم بھم سے در بلده شاه جهان آباد و سے و او پس از دو سال دیگر برادر دوسے فقیر سید علی سے نیز با بھر جدہ  
 ہستی نہاد و بقیہ در سیالی پنجم از عمر سبک خرام و برادر مرحوم سے سالہ بود کہ عرت زور آور جدہ والدہ جمیع اولاد تھو خواہ  
 ہر دو ابا و بھراہ گرفتہ و جانہ طکر را فروختہ از شاه آباد برآمد خود را در مرشد آباد بنگالہ کہ مہابت خبک بر فاق شجاع الدولہ ناظم  
 صوبہ مذکورہ بہا نجا اقامت داشت و سا نیند و اولاد پس خود را بہ دست برادر زاده خود مہابت خبک سپرد و بعد چند روز مہابت خبک  
 بیاد و سے اقبال نظامت صوبہ بھیم آباد یافت والد مرحوم بر فاق او در بلده مذکورہ رسیدہ بوطن گزی از ان زمان الی الان  
 کہ سال نو و پنجم از مانہ دوازدم بھم ہجرت است درین مکان از دقتا سے بکام و آرام و بغت و محتشم نگہد ہشتہ بیوت مملوکہ و  
 محاللات مملوک ذالتمنا بقدر قسمت کہ در طہر سبب بھران پناہ مہابت خبک میگذرد و در قبضہ تصرف و اوقات در گذر است



ذکر مجلس از اوصاف عنوان صحیفه حق گزینے دیباچه کتاب رستی و رستایی مجموعہ

درین کتاب بطریق تبرک واجب بود فقره چند از احوال آن مجتهد فضال بزبان قلم داده بعد ازین شرح احوال این سفر ستاد خواهد نمود

ذکر مجلس از اوصاف عنوان صحیفه حق گزینے دیباچه کتاب رستی و رستایی مجموعہ  
فضل و دود نشور سے مولانا محمد عسکر سے روح القدس و اوصلی الینا فتوحہ

از سادات کرام و اعیان ذوسے الاحترام شہر نورست لفظیم بود آن سید ستودہ فضال در اسخ العلم متقیان افغان  
کرده از علم خویش اخذ کتاب نہ علی العکس ان ذاک یاب بہ منقطعش رازد اعلم و حکم بہ ہدایات او شناسا غور طلعت  
او مطالعہ انوار پستلے زو غوافض اسرار بہ در جامعیت انواع علوم و اصناف فنون و حید اعصار و در حسن بیان و  
طلاقت لسان فریاد و ارمہ العمر بافادہ و افاضہ علوم اشتغال داشت و بہ قلیل از وجہ معاشش قناعت و زریدہ جب  
بزدیادہ طلبی نگاشت و بہر چند کہ تحصیل اکثر سے از کتب متداولہ بطوریکہ معمول و متعارف بین الناس ست کرده اما بکار  
طبیعت و صفاسے قرینت و شدت غیرت عدم فہم مطلب با استعداد ادراک معنی لفظیہ و مواد سے بیات ترکیب عالمیہ  
کتب نمودہ در جمیع فنون مقول و منقول و قروع و اصول بہ تبحر سے تمام وقوسے بالاکلام بہر بنایند مفصل و مشکک است بہر فن  
را بہ نحو سے بر صوفی تقریر سے نگاشت کہ تشکیک بیچ مشکک را در ان مدخلیت نمی گذاشت طلبہ علوم و ارباب استعداد از ہر پار  
دور و نزدیک بخدمتش رسیدہ استفادہ میکردند حافظ نگار من کہ بکتاب زنت و خطانہ نوشت بہ لغزہ مسئلہ آموز سدوزس شد  
از علوم سے در گذشتہ مقلد و اربابند عادات و رسوم نبود شیوہ اش تجرد منشی و پیشہ اش خود مشککی بود و نہ خود دوست  
حافظ غلام بہت آمم کہ زیر چرخ کیوودہ زہر چہ رنگ تعلق پذیرد آزاد است بہ اشتغالش بدیریں کہ بہترین اشغال طاہر  
و خوشترین وسیلہ ستر احوال باطنیہ است جت اطاعت امر مرشدش بود و شیخ بھالے حدیث علم سے در خرابیات  
برای دفع چشم بد سپند است طوآن یگانہ با اطوار فضلا سے این زمانہ ناما نبود لاجد دل من از ہمہ خوبان ترا گرفتار  
است خراب طورتوام ورنہ حسن بسیار است ہا اظہار فضیلت را از جملہ ذلیت سے انکاشت و بہر چند پاک باعث عجب  
و سخوت گرد و بہتر از سب سے تپداشت عرفی حسن عبادت را برقع لسیان زدن بہ نرشتی اعمال رالوع و قلم درشت  
بافضول نا آشنا و از سمعت و ریاسے میرا گاہے بر زبانش عیب کے بانقستی چہ مرا تہ و چہ تعریفنا و کنایہ زنت  
اگر کے و خفرتش باہین قسم سخن آغاز کرد سے از سمت خلق کہ داشت صریحا منع کرد سے بل بوجیکہ برادر گران نیاید  
بجدینے دیگر پیوستی خاقانے خوش خلق چو مشک چینی از علم بہر مغز چو زہن بند سے از علم بہر زہ سے حکایت  
کہ نمونہ از حسن تقریر است سے فرمود کہ مرا با شیخ صدر جہان عرف میان انگنون کہ از انما ظمہ در سین و فصل وقت خود شن  
برد و در فن معقولات و مناظرہ دستہ تمام دہشت اذنیابرا تبتلابیہ تقلید و رقیب تہیب بودہ راہ لیلالت پیچیدہ و خیلا سے  
بود ایشان را نیز نظر شفقت بر من زیادہ از اندازہ روز سے در خانہ ایشان نشستہ بودم و کتاب فواریج میر حسین حیدر  
علیہ الرحمہ در دست و ششم جون شیع من خاطر نشان شان مرا مخاطب ساخہ گفتند کہ یا سید ما و شما مناظرہ کہ نیز ہا معلوم شود  
کہ نہ سنی شیخ آیانہ شیبہ از انجا کہ انان علم و فضل ہم در سن سال از من فرزدن تر بردند کمال ادب عرض دہستم کہ مرا چہ یازاک باشم  
مقابلہ نماید و زراہ مناظرہ پیش ایم بازہان سخن آغاز کردند بدستور بندہ استم بل بہان نرس گفتند و مبالغہ و ہر اہم از حد بردند

لا علاج بنده گفته هر چند امثال ما را با امثال شما مناظره کردن سپردند لیکن پیابرا طاعت امرنا چارم بچشم بگویم که آیات  
 حقیقت احادیث نقلیه از آیات کلام الهی و احادیث حضرت رسالت پندیده که اولی ناهل زد و جوه است و مانع احتمال وضع و  
 اختراع و تاویل دارد خانه از مسووبت نیست و مدارت سن و تشیع برین است که افضل الناس فی النبی ابو بکر بن ابی قحاده ثمالی  
 بن ابی طالب علم افضل الابد است از باب الفضل اولی سخن در باب افضل کنیم یا قطع النظر از آیات الهیه و احادیث نبویه  
 تا افضلیت برکه افضل باشد اشکار و پید اگر دو پس سوال کنی که در عالم بسیار چیزها است از صفات و عادات و مقبالات  
 مختلفه النسبیه و خست و شرافت کدام یکی از اینها مابه افضل و الشرف تواند بود از تامل اندک در جواب گفتند که صفت علم شرف  
 و اسما افضل از این است گفتیم در واقع چنان است که صفت علم افضل و بهترین صفات است و کسی انکار آن نتواند کرد اما علوم  
 هم مختلف است و بحسب معلومات و موضوعات متفاوت و شرافت کدام علم بهترین علوم تواند شد تامل وانی کرده  
 گفتند که معرفه احد و علم بصفت است گفتیم که از سید بن ابی طالب چندین خطبه رسالی و اقوال در معرفت و توحید و صفات  
 بارسی جل شانہ که اکثری از آنها بطریق شریف رسیده باشد منقول است و از ابو بکر بن ابی قحاده هم اگر چیزی درین باب منقول  
 باشد در شاد شود تا بینما موازنه کرده آید همین که این سخن شنیدند سرسجیب تفکر فروردند و بعد از دیرسے تمهید کنان سر برداشته  
 و دست بر زانو زدند و خوانند العجز عن ترک الادراک اذراک این قول ابو بکر بن ابی قحاده است و متاسف شده گفتند حیف که  
 تا این مدت درین جهالت و قتالت ماندیم و از حقیقت کار آگاه نگشتیم الحمد لله که بدولت صحبت شما بایت یافتیم و اصرار  
 یکدیگر مملاک از نتایج طبع آن سید و الامقام است بطریق تبرک ثبت افتاد با ستم علی ما در قل کفی شرافت ام چه از علی بن علی  
 نیافتیم ام چه با ستم کامل مگر بوزد گوید جفا نیست چه سر مورد دل یارم و فایلیت چه با ستم شهاب خان گل شبنم زده  
 مشرند از ان کچهر است چه شاد خوبان عرش آب بروی مهر است چه عمر شریفش از هفتاد و متجاوز بود و در سینه بیکر  
 یکصد و نود و هجرتی عالم جاودا است زلت فرمود بر او مفرضه تاریخ وفات او است حشره التدریج آیات الکرام علیهم الصلوٰة  
 والسلام

رجوع بندگ سفر سعادت اثر که بوسیله آن ازین سید عالیشان سعادت ایند و زلاقات طاهر گردید

بنده در لکنئو رسیده و با مشریشو ملاقات کرده بنوعی که مناسب دیدم کور خوبه کرنل در بادل نوده لیاقت این کار  
 و ذوات ستوده آبا بش بر او حاصل کردی و نام او با صفت الدوله طاهر کرده بکونسل کلکتہ نویسانید یا بسے و تجویز دیگری  
 از صاحبان کارند کور بکرنل مرقوم معین شد چون تجویز این کار بنام او در کونسل پذیرای حکم کرنل گا در اصدار یافت مسبو  
 جان پیشه و فقیر را برین خبر آنگه و او فقیر خوشنود شد و برود از لکنئو سعادت نموده پیش از ورود خود خطی متضمن این خبر کرنل  
 نوشت فرستاد اما او را قبل از ورود خطی متضمن حکم کونسل رسیده آنگی دست داد معتقنا شفقتی که بر احوال فقیر داشت منشی لازم  
 خود را با هر کار با و بجز سوارسی بکشتیها بنا بر حمل اسباب بر آوردن عیال بنده در پناذه گذاشته و تا کید بسیار بانها نموده  
 خود از راه خشک بر پاک روانه لکنئو گردید و خطی متضمن این احوال و اخبار کوچ خود نوشته مصحوب ملازمی چالاک براسے  
 ناکسار فرستاد و در راه بر عیال خود دید فقیر تریب بچونور خطی خبر یافته عیال را همراه گرفته باز بکونئو گشت و قریب ده ماه  
 بود درین عرضہ بارده باه که عبارت از یک سال و دو ماه هست و بنده در ان مدت با آن عزیز قدر شناس خود در ان بلا بود

عاقبت پہنچے ہزار ہا پست قدم با فقیر نمودہ کمال توابع و دوستی در ملاقات و تسلیم و دلجوئی فقیر سے نمود و روزگار ہمارے وقت  
 خیرہ بودیم نقش او در آئینہ دست نہ کشت مشرکین کہ بعد مشرک پرستوں کا راجح مفرگشت و کرنل مذکور امید اتفاق و اتحاد  
 از و بسیار داشت بحسب اتفاق کرنل داشت کہ از مشرکین بود لعل نیامد و محبت بنامین ہدیہ گزینایت ناچاق شد بندہ در ابتدا  
 پایان احوال صحبت این ہر دو دریافتہ با بیمار خص گشتہ لعظیم آباد آمدہ

ذکر معاویہ و دست ایرج خان از نواح شاہ جهان آباد و نقولین نیابت آصف الدولہ با وونی از نظام  
 یافتن خانہ آصف الدولہ و پدر و نمودن ایرج خان جهان فاسے را در اندک زمان و پیر صد  
 آمدن حیدر بیگ خان کابلی حسن بنا خان و معزول شدن مشرکان پرستوں و آمدن مشرکین سبک او

فقیر اول کہ ملکینور سید معلوم شد کہ قبل از ورود این اقل الانام بعد مقتول شدن مختار الدولہ چون کسی لائق نیابت در ان قدر  
 تہیہ حد و حصر در نظر نبود و بضرورت رجوع با ایرج خان کہ ذکر بدر رفتن او بعد انتقال شجاع الدولہ بہانہ جواب و سوال حضور پر قوم شد  
 لازم افتاد و آصف الدولہ قائم استمالہ و دلاسا متضمن طلب بنام او تباکید بسیار گناشت چون او را بر عدد و قول صاحب زیادہ تھا  
 بنوادر مشرکان پرستوں کہ در ان اوان مدار علیہ ملک وزیر بود استدعا سے خط طلب متضمن عہود و پیمان حفظ آب و جان و دیگر امور  
 کہ خاطر نشان داشت نمودہ نوشت کہ تا عنایت نامہ ساسے نہ رسید بندہ آمدن نمی تواند چون نوشتہ مشرکان پرستوں طلب  
 اور سید قاصد لکنو گریہ و لہو و رو بہ منصب نیابت و اختیار در جمیع معاملہ اسراف از و بیعت خلعت فاخرہ و فیل ہپاسے لکے جبار دار  
 و نویش و دیگر مراتب امارت ممتاز گشت بنا بر اینکہ با اتباع و اتقارب مختار الدولہ سرگرسنے و فکر تداکک برہے و تبرکے اوقات دریا  
 و حکمرانی او داشت سید محمد خان و سید مغز خان ہر دو برادر مختار الدولہ و بعضی معتقدان اینہار امور و عتاب ساختہ مدتی معتقد  
 مقید رنگداشت و انواع تعذیب و تعزیرات بر آہنا نمودہ ہرچہ توانست از دست شان کشیدہ گرفت فقیر ہم پیاس سیادتہ از ان  
 خاندان مختار الدولہ شعبہ از سادات طباطبای و بنیہ اعمام این کترین خلق خدا بود کوشش بر آہنا نمود اما چندان سود سے  
 بنو بعد تحمل آلام و مشاہدہ انتقام ایام دولت ہر کس رہائے یافت و لکھ رو پہ سیالیانہ براسے سپر مختار الدولہ مقرر گشتہ دہا  
 جاگیر نقد و محاسن یافت و ہر دو برادر آن مقتول گاہ گاہ با ریاب کورنش آصف الدولہ سے شدند و اکثر و خلعت و انزوا  
 سے گزرا بندہ محمد علی خان ہمیشہ زادہ مصطفوی خان کہ عمدہ زادہ مختار الدولہ و در زمان اقتدار شش عروجے داشت  
 با فقیر از عظیم آباد کہ ہنگام دولت عاسے جاہ وارد بلدہ مذکورہ گشتہ تا عہد مہاراجہ شتاب رک عامل و متحد پرگنہ ساڈہ و پلایا  
 بود نہایت آشنائی داشت درین وقت کہ فقیر بر فاقہت جرنل گاڈرڈ وارد آہنا شد و دوستی و اخلاط کشاڈہ آمد و رفت بسیار  
 سے نمود و دست و پاسے میزد کہ بجا ہے و مرتبہ برسد از دناست و بے شعور سے برادران مختار الدولہ و خواہم سے مختار خانہ  
 لپیش و اسل باقتنا سے تقدیر فائدہ بران مترتب نشد فقیر ملاقات آصف الدولہ و آمد و رفت مکرر بدولت خانہ او  
 و ادراک صحبت و خلوت و غیر خلوت میسر آئدہ در ظاہر از شعور سے بہرہ بنو و مطابق معینون شعر مشنوسے نے حضرت مولو سے  
 رحمہ اللہ تعالیٰ سے نمود مشنوسے چشم باز و گوش باز و این زکاہ خیرہ ام از چشم بند سے خداہ نہایت صحبت ارادے  
 و پوچ مال و اگر اچانہ در ان زمرہ نخچے ہم بود و پاسے منشی از احسن از اول جہانزل و غیر از لولعب و عیش و طرب کا دیگر  
 رغبتی نہاد و ارتکاب سے کہ مردم اور آہان شتم سے نمانید در اوضا عیش اشوسے از ان عمل ظاہر نیست بلکہ بر یکاثر نہا

گاہے بہ برق انداز سے تیر انداز سے تبر خیم بمان اردو لیکھا سے لا مقرب سے استرنا سے خاطر آتھا رفتی ہست نیا بد و ہر روز  
از صبح تا نصف روز از باغے بیخ دیگر یا از محوائے صبح و با تاشا سے فیما جا و بعد ہر دو سہ روز فیل جیگانیدن و غیر ازین  
اعمال یا امثال ذلک الا حال بیچ کا اشتعال ندارد و در زمان حیات و اقتدار مختار اللہ و در شالاد جنگ و خبر سے رازینات خود  
با پیشش با امید پیش آمد مشوب نمودہ بود و بعد کشتہ شانش انکار آن نسبت داشت آصف الدولہ مبالغہ بسیار درین کار نمود  
مسلا: جنگ رایین امر اسف سے ساخت و خود منتقد سے امین شاد سے گشتہ بخوبی انجام داد و باین عمل ہم نہایت رغبت دلداد  
و خانہ متوسلان او ہر جا شاد سے شو و طرف کیے را گرفتہ و بطرف ثانی از عمل و اتباع کے را کہ اہلش داشت مقرر نمود و وہ  
بسیار امر بزرگوار بالانعام سے ہر سانہ کیا و در زمان ورو و فقیر ہم شجاعت قائم خان فوجدار فیل خانہ حاضر شد ہر شاد سے خانہ شاد

**ذکر امام بخش غلام چچہ بدایین و اقتدار آن سفلہ ابر باقتضا سے دور فلک و ن پرورد**

کیے از غلام چچہ ہا سے کے امام بخش نام کہ نہایت شہتاق و بد آغاز و انجام بود در زمان صاحبزاد کے آصف الدولہ و حیات  
پیش از آقا سے خود گریختہ تا آصف الدولہ رسید و نہایت مقرب گردید شجاع الدولہ بر شہر و را آگہی یافتہ مدتا مقید و  
مسلسلہ شد و بعد مدت اشغانت اغرققا از زندان بر آورده اخراج نمود او مخفی در نواح پرگنہ ماند سے بود و خبر اقامت خود  
با آصف الدولہ سے نمود و بجزو انتقال شجاع الدولہ آصف الدولہ پر روانہ طلب او تبا کید فرستادہ اورا طلبید و درین اوقات  
کہ فقیر وادگشتہ از زمان مردن سوار الدولہ و سنت علیخان خواجہ سراج بریل جمع تلنگہا سے ملازم سرکارش کہ سے چل  
نہر ہر نھی یادہ و چار و پنج نہر طریق سوار بودہ اند کہ دیدہ باقتدار سے داشت کہ محسوب سرداران و عمدہ ہا بود فقیر  
اورا کر دیدہ و گفت گو سے او بگوش خود شنیدہ شد سے دانکہ نہایت پایے و در صورت و سیرت زشت ترین مردم بود  
بیانت خدمت گارشے کہ دور و پیہ و راہہ باید داشت بشرطے کہ از مفاسد سے کہ در اجتماع بود معراشد مصرع  
گران بودا گراست پرستے بیچ و سے الحقیقہ لائق دکان دار سے اخس نیک فروشان لشکر اراذل سن رضاخان  
نائب بان درجہ و مراتب از او سے ترسید عجیب آنکہ بعد چند روز از بر آمدن فقیر دل آصف الدولہ لازم حاجت او سیر آمدہ در نہایت  
ذلت و خو سے از ملک خود بدر نمود در اسف نمود کہ کے اورا جاسے پابرا سے سوار سے چار و ہائے دید جمع حساب  
اور اضبط نمودہ بر ہنہ پا و سراز خانہ و ملک خود در ساخت باز خیر سے از و ممنوع نکشت و در داو ن زر تخواہ احوال آصف الدولہ  
آنکہ از ملازمان غیر او دینا ہر کہ وجہ مشاہیر و خود خواہ ہا او دشمن و در تنگ ہا ہم بر کس اینکہ دست باید سے ہا کہ ہت بعض گان  
قبل از ورود فقیر اجماع و بلوا سے ہر اسے وجہ تخواہ خود نمودہ و زرا گرفتہ رفتہ بودند از ان جملہ چند کس ہنگامیکہ فقیر در لکتو بود  
بہشتش افتادند چند روز مقید و ہشتہ ہمہ را ہم توپ پرانید فقیر سبب سیاست آتھا اچھے مرقوم شد از مردم ہما شا شنیدہ و اعلم  
عذ افترا الحمید الحمید بعد چند روز از ورود فقیر گامین ہم کہ سردار عمدہ آن سرکار بود و قانو یافتہ مع حساب و سامان بدست  
و لشکر نجف خان بہادر پیوست و ہمیں قسم اکثر سے از او را سے برہان الملک صفا رنگ نیز در رفتہ پناہ بد و تخلص بخت جان

**ذکر انتقال ایرج نمان ازین جهان و بعرضہ آمدن حسن رضا خان و حیدر بیگ جان**

دوڑ سے خبر کہ جارت از و سناہ باشد ایرج خان کار گزار و مرجع ہمارو کبار دربار آصف الدولہ و مملکت محمود او

بودہ اندک انتظار سے دادہ بود و از جان بر ششویا بپوشید سوال داشت کہ صاحب بظاہر ملکی و مالی کارند داشت نہ یک بہ بیت قرمز خود  
 بزم آصف الدولہ سے ہارند قبا طان مقرر کردہ اتنا نقد گیر نمود دست تصرف از ملک کوتاہ کردہ ہر وہیہ عہد شجاع الدولہ و نور  
 سوانق عہد پیمانیکہ میان پنی و آن مرحوم بود و بعد از آن اگر قبول نمودہ جواب سو اسے منظور شد سنیہ یا صاحب د کہ نسل گفتہ گر  
 خواہ نمود و شریکان بر ششویا طلبہ ششونہ است کشیدہ چارہ می جنت تاجہ کند درین عرصہ مادہ سو و الفنیہ و صفت و بیروست  
 کبکہ از ششویا دست استناد کردہ منجر باستقاشد و اندک زمانی کہ یکماہ و چند روز باشد بان معتبرا بودہ جان سبے بقار پذیردہ  
 نمود و فکر تہذیب ازین شخصے لائق نیابت در دل آصف الدولہ و مشر جان بر ششویا ترسخ گشتہ و مختصر آن افتادہ چون حسن رضا خان از  
 عہد شجاع الدولہ دارو سگے باور سچے خانہ و اندک تقریبے دہشت و درین عہد ہم تقریب پیش از بسین بہر سانیڈہ از حاضر پاشان جلوت  
 و جلوت و واسطہ جواب و سوالی مشر جان بر ششویا بود تجویز نیابت بر آ اور خاطر ہا گذشت اما ازین جہت کہ ماسے محض از  
 و عشرت خواہ و از توارد جواب و سوال مردم کہ لازمہ سرور سے و ملکہ اسے است نہایت منجز و در اکثر امور عالی مرتبہ است  
 خود آصف الدولہ است او خود ہم استغنا ازین امر سے نمود و دیگران ہم چیران بودند کہ از نیابت چیز کہ منظور است او مستعدان مر  
 نمی تواند شد این بیچارہ کہ بر آچہ تصد لید سے و سہد خدا سے دادند کہ بچہ سبب بر آ مشر بر ششویا بران قرار یافت کہ نائب دیگر کاروان  
 و معاملہ شناس بر آ این نائب بہر سانیڈہ نیابت کل خواہ مخواہ باین عزیز باید تفویض کردہ اسمعیل بیگ ماسے منغل ولایت زاکہ از عیار  
 روزگار و نہایت دنیا دار و از آکہ آباد کہ دران وقت بادشاہ و افواج انگلیشے در اسخا اقامت داشت بکار ڈاک و دار و ملکی بر کارہ بود خواہ  
 و طلبیدن اخبار شاہ جان آباد و غیرہ جا یا از سر کار انگلیشے مامور بود چون با حیدر بیگ خان کاسبلے سازش و طمع لفعی ہارند دہشت و او ہم  
 بانہا سے سبر بر اسی اومی کاشت با مشر جان بر ششویا وقت بیمار سے ایرج خان تقریب نیابت بر آ خان کاسبلے مرقوم سے نمودن  
 نماند کہ این حیدر بیگ و میرزا انور بیگ ہر دو برادر کاسبلے زادہ عامل پیشہ در عہد شجاع الدولہ متاجر اکثر بر گنہ ہانسے صورت او بودہ اند  
 اما در عمل نہایت سخت گیر و پادوستان ہم ششویا لفرض محض در عہد شجاع الدولہ بنا بر با سنے معاملہ نمودہ تھا مقید و در کمان مشقت  
 از محصلان شدید بودہ اند برادر کلانش خود در جان دار و گیر مرد و جان سختی مالگزار سے سپہ و حیدر بیگ خان بسیمی و حمایت سے  
 از متربان رستگاری یافت و زندہ بود تا آنکہ بہر سختی و اقبال نیابت ملک دو کرد و روپیہ کہ سنے بحقیقہ اصالت است عروج نمود  
 بہر چند حسن رضا خان ہتنگا بت داشت اما بہر سے قسمت و فیض عنایت مشر جان بر ششویا نیابت آصف الدولہ نام او مقرر  
 و حیدر بیگ مذکور بہ نیابت حسن رضا خان معین گشتہ بہر دو لہ نیابت مملع فاخرہ و جواہر واسپ و فیل شفاوت قدر مراتب تمیاز  
 یافتہ حیدر بیگ خان بکار ہا سے موجود ہر دخت و حسن رضایان کہ جاگیر لک روپیہ در ماہ یافت عیش و عشرت و کمال خلوت  
 مستم شاخت و این بیت حضرت خواہر حمہ اقد حافطہ بزخیر سابقا قد سے پڑ شراب کن بہ دور فلک ڈنگ نہارہ شتاب کن  
 مطابق حال خود غمزدہ بر ظاہر سے اش شامل و از آمد وقت دربار کہ پیشتر پیشتر داشت ماطل گشتہ راست گفتہ اند نسبت بہر  
 نصیب ست بہم میرسد چہ گز تانی لہ سے رسد چہ ہر کہ آمد تخفیف در فرج و ملا زمان نمودہ کفایتی ظاہر کردہ و انقلابے در حال  
 خانہ سارے بعضے خراب و بعضے دیگر آب و تیا بے میسر گردید چون نقش تدبیر مشر بر ششویا دست نشست و بلکہ نقش وجود  
 کلا درن راست روزگار از صفحہ ہستی پاک شست و طرف گوزن ہتنگا بہا در تو سے گشتہ مشر جان بر ششویا معزنی و بیجا او سہ  
 ٹڈلشن معین شد با ستماع این خبر جان بر ششویا عار ہم ملکہ شد جنرل گاڈوڈ با عہد دوستی مشر ٹڈلشن سے شادمان سہ  
 ہند و وار سہ دہشت دران وقت در فرخ آباد اقامت داشت کہ مشر ٹڈلشن بلکہ سنیہ سنیہ جنت و جو سے بندہ نمود و با انگلیشے

که ثانیاً مشهور و کراتی آنجا بود گفت که خلاصی گنج است که در نوباد خطه با نوشته مشهور من فرستاده و پارسش ذکر کرده و در  
 بنده را از بانگ آتش مذکور معلوم شد قبل از درو و جنل هر قوم با او ملاقات نمودم خطه گورنر البقیه داده در خلوت در سجده آن دو خواره  
 منویش ظاهر کردم التفات بسیار نمود و گفت همیشه آمده در خلوت آنچه گفتن باشد میگفتند با ششید چند روزی بدین سوار گشت  
 همان انگلیز که گرانے دید که مرج کار با هر گاه ایشان شدند من مطلق فراموش شد با حیدریک خان ساخته مشرف نشین را همانجا ایش  
 روزه نیمین ساختن صلاح نیست مشرف نشین هم ملاسه که از طرف من در دل راه داده روسی عرق یکبار بگردانید  
 با بنده آغاز نمود بنده فهمید که الحال سوگور بودن آنجا نیست و تا چند بار دوشس همت جنل گاژر دستر ناسر مروت باید  
 بسیار از جنل هر نفس گشته لعظیم آباد آمد بعد چند ماه همت جنل گاژر هم با مشرف نشین نهایت ناچاق گشته از یک  
 بقیه آباد آمد بگلکه رفت فقیر را هم از راه شفقت بجزه سوار سے از خانه خود داده همراه برود در آنجا چند روز میدوار بر اید کار  
 بودیم که جنل گاژر و هم دکن چنانچه در دفتر دوم نگارش یافت ما مورگشت و بنده هم برگشته لعظیم آباد رسید و احوال ملک شجاع الدوله  
 الان کماکان حسن رضا خان بدستور در نهایت آرام و حیدریک خان با انفصال معامله و مراسم اشتغال دارد و مشرف نشین بسی  
 میرا دل که اصحاب غمگین بود و اکنون یک سال است که بولایت رفته چند ماه تغییر بود و بجز رفتن بارول صاحب بولایت  
 یز مشرف نشین و سپهر بانسن با اتفاق مدارا الهام لکنوشده سر رشته کل معاملات بدست اصحاب انگلیز است \*

تاریخچه از بقیه اجه ال نجف خان بهادر و پادشاه اسال الان که آخر ماه  
 شعبان سال هزار و یک صد و نود و پنج هجری است \*

نجف خان بعد تسلط در اکبر آباد و بدست آوردن قلعه بکله روز بروز در افزایش سپاه و اسباب غرت و جاه کوشید فوج  
 بسیار که تعداد آن محمول بر مبالغه نشود بهر سانید و نجف تعلقه خان و افراسیاب خان چیلد با سے خود را صاحب رساله عمده که قریب  
 ده هزار سوار و همین قدر پیاده باشد گردانید و سنی الحقیقه لیاقت این مرتبه در سپهدار سے و خصم افکنی بنا بر جرأت  
 فطرت دارند مخصوص نجف قلعه خان که بین الاقران بصفت شجاعت موصوف و از اکثر رفقاسے عمده ذوالفقار الدوله ممتاز است  
 و بار بار در عارک سپاه سے گوی سبقت از همه کس رلوده با نجف خان بهادر راه تساو سے پیوده و محمد بیگ خان سپهانی  
 ثانیاً نجف خان بهادر در جمیع امور و در نجابت و شرافت نسب بر اکثر رفقاسے او خصوص بر سپهرد چیلد مذکور تفوق دارد و دیگر  
 سرداران دیوریناژ مؤده کار و اکثر سے از سرداران سرکار شجاع الدوله مثل سپهردگسائین با جمیعت هفت هشت هزار سوار  
 و مرسته خان سپهرد مطلقه خان بهادر سپهرد خگ که ملازم سرکار شجاع الملک سعایت خگ بهادر بود و با پنج هزار سوار و اکثر سے  
 از رقباسے مسدود خگ مثل اولاد میزایوست کور و غیره که از نا قدر دانیها صفت الدوله تاوان در پرورش و قدره و دیده  
 پیشینه بر فاسته رفته اند هم را بقدر لیاقت هر یک ریاست افولج داده ملکی را در جای داد آنها مفوض ساخته بقدر حاجت از ملک  
 مسخر ناس خود هم نگهداشته و ملک بسیار سے از توابع راج مهاراجه سے سنگه دیهراج سواسے تبخیر خود در آورده بار بار از راجه  
 کچواهد و غیره سعایت نموده بر آنها فالیق و احوال اما و سے دولت حوزر که در اطراف و اکناف صوبه اکبر آباد شاه جهان  
 اقامت داشته اند مغلوب ساخت عبدالاحد خان کشمیر سے و دیگر ارکان حضور که اکثر سے بلکه همه نامرد جیان و پادشاه چنین  
 که بان راجه راسے ایشان است بر اقتدار نجف خان بهادر حده رسده ضابطه خان را که صاحب اولوس حانه و دهیل و دهیل

اہم وقت ہوا ملاحظہ فرماتے کہ افغانہ متاعل گشتہ لہاسے فریاد پائے غیر از ضابطہ خان نہ داشتند ہم غیر سے پیش اور جمع بودہ اندوخت  
 لہاسے لہاسے امیر امیر الامراء و انصار الدولہ نجف خان بہادر نمودند آن ابلہ شک طرف بافتننا سے طبع اخلاصے بافتننا نہانے  
 عبدالاحد خان و امثال آہن باوجود حسانتا سے بے پایاں امیر الامراء نجف خان بہادر حقوق پرورش و مراعات اور طاق لہاسے  
 گذارشتہ باسے گزیدہ و نجف خان بہادر کمر ہمت تیاویب اولیستہ گزشتہ اور اہم اعمال شہر و چون تقارب فیتنہ ایو سے داد  
 از طرفین داد و لا اور بہادادہ حق کشش و کوشش تقدیم رسانیدند عاقبتہ الامراء نسیم عنایت و اعانت اسے لہاسے استیصال  
 عمر خاندہ کثیر سے از افغانہ و قلیلی ازین طرف بر پرچم علم نجف خانے وزید و فتح و طفر نصیب اولیاستہ دولت امیر الامراء از قزوین  
 گردید ضابطہ خان بالیقہ اسے کہ ہنوز ہم زیادہ از سے نہر ار کس بودہ اند بطرف غوث گدہ گزشتہ قلعہ مذکورہ پناہ برد و از آنجا  
 باسکمان اطراف و جوانب و رگوسا سے ایٹان رجوع نمودہ و ہود و پیمان بنوسے مستحکم ساخت کہ بر شستن اور از اسلام و در آمدن  
 بزمرہ سکمان ہشتار یافت و نجف خان امیر الامراء بہادر بعد اندک زمانے در پے او شتافہ قلعہ را محصور ساخت و افغانہ پناہ  
 قلعہ مورچا لہا درست کردہ بکتر فاصلہ از قلعہ معکری ساختند و زمانے تمتد قریب بیک ماہ روز سے خند کا بیش و رسید ان پناہ  
 جنگہا سے نمایان سے کردند و بہر باز بعد مغلوبے برگشتہ داخل مورچال خود سے شدند ضابطہ خان لا علاج امان خواستہ و  
 رگوسا سے لشکر ذوالفقار الدولہ بہادر را ضمان خود گرفتہ بلاقات آمد و جواب و سوال مصالحہ چون خواطر خاہ ندیدہ خصمت لہاسے  
 خواست نجف خان ذوالفقار الدولہ بلا عذر و تامل مخصر ہنود و او بجاسے خود آمدہ باجاسے از قوم خود کہ داشت و فوج سکمان  
 کہ باعانت ملائکہ بود ہستشارہ نمود و رگوسا ضابطہ خان با اتفاق را سے آنا بر مردن و جان ختاسے دوست بود ہستار ہنوزندگان  
 کہ باغابہ بسیار باشد قرار گرفت و روز سے ہیات مجوسے دل از جان کند و بکتر و قریب بسیار مع تو سخا نہ و بان وغیرہ حساب کہ  
 میسر بود و سوار شدہ خواہان کارزار شدند ذوالفقار الدولہ امیر الامراء با دینہ صفوف افواج آراستہ کمر جلاوت محکم بیت و قیام  
 او شتافہ بر رفا سبقت ہی گرفت از طرفین جراتہا بکار رفت دیگارسے روسے داد و دران نواح لہاسے خند کا ابد اسے کہ ایام  
 در میدان پانی بیت اتفاق افتادہ چنین جنگ نشان سے و سہد الوت مردان و رخاک میدان بے سر رہاں اثنا دند و داد  
 مرد سے و مردانگے دادند نجف خان بہادر نیز چون عامہ سپاہ کینہ خواہ بدست و بازو سے خود گوسے سر ہاسے بازاران  
 از میدان ربوہ و از اول صبح تا عصر مع رفا در ہین کار بود چون روز قریب الاختتام و صبح عمر و اقبال افغانہ و سکمان لشام  
 رسید سکمان بلجا و ما را سے خود و ضابطہ خان با اتیلع بہان قلعہ کہ باسے غیر از ان نہ داشت گزشتہ شب گذرا نید و صبح  
 با کمال عجز و بیچارگے استغفا سے جراتم نمودہ التجا اور و نجف خان بہادر از راہ جو امر دے عذر اور اپنی پرفتہ و عفو تقصیر  
 فرمودہ حکم آمدن نمود و ضابطہ خان بضابطہ معکران عذر خواہ آمدہ مورد عفو و عطا طعت گشت و زمانے تمتد باحد و دے  
 از خدمت فرسے و خدمت گذرا نید لہا از ان وصلت خواہر خود با امیر الامراء کیے از تبات خود را نامزد نجف قلی خان کہ  
 نیز لہاسے نیک اختر و متبنا سے دوست سقر نمود و بان وسیلہ لہاسے سہارن پور پور یہ باز سرفرازی یافت

ذکر سیرت رفتن عبدالاحد خان بطرف لاہور از قزوین و تقویت تقریب حضور عالی الرعم  
 امیر الامراء ذوالفقار الدولہ بہادر منصور و گزشتہ از ان طرف با مجن جنین و بد و سے مغلوب و متہور  
 عبدالاحد خان کہ در حضور و سائر و سبب جمع کار با سے پادشاہ نامزد و خاطر و شاہ عالم را بسیار عزیز ہمیشہ در بر ہی امور لہاسے

ذوالفقار الد... اور در جہد و کد بود چون نادر بر خود سے چھپ رہا تھا پھر امیر الامرا برضا علی خان دید کہ سید بہادر خان بہت  
 بہادر ہے اور یہ سیرت خاندان و نظر بنو داد خود با این ہمہ اولوس افضال سے در زمانت سے بعضی از سکمان مطلوب ہوا ہے۔ چار و پندرہ  
 دوران دوست کہ شاہزادہ را با خود گرفته بطرف سرسپدر رود و افواج را ملازم نمود سکمانی آن طرف ہا را مقبور خود گردانے و بعد مقبور  
 اتہا را متوسل بر این دولت خود کستمال ساخته دم مساوات بلوغ الفقار الذولہ بہادر زند چون این ارادہ در اول اور سوخ پخت  
 پادشاہ غاہر ساخته شاہزادہ جوان سخت یا اکبر شاہ را بہر گاہ کہ نہ خیمہ نیردن زد و سلاسلے عام ہر اک از وہام مردم ذر واد است  
 تماشان نوکر سے کہ درین جزو زمان فراوانند بانڈک عمدتہ لشکر عظیمی فراہم آمد چون تقرب او با پادشاہ در اطراف... نہایت تیار  
 دشت سرداران بعضی اند... و بعض نام آوران فرقہ سپاہ نیز حاضر آمد ملازم شدند و ہر روز در کثرت سے فروز...  
 پادشاہ زمرہ از فوج ذوالفقار... برفاقت شاہزادہ رسیدہ باعث از دیاد عساکر گردید چون عبدالاحد خان پر وبال  
 نے در نے الجہا راست پیشتر نہایت نمود و ہوس تقلید ذوالفقار الذولہ چند فرسخ از سرسپدر ہم گذشتہ جو اب سوال معاطہ  
 با یکے از سرداران سکمہ و اطہار عرب و سلطوت نمودن آغاز نہاد و نہانت لراقت... تیغ چوین بر تیغ فولاد سے...  
 نیر و ہزار... تا آنکہ او قدر جلادت خان کسٹیر کے بند کوشاخت و از معاطہ گذشتہ استعدا و مقاتلہ نمود چون مقابلہ روداد  
 با... سپاہی بفرج نہ رسیدہ مردم مستعد جان باز سے پودہ اند عبدالاحد خان کہ نامر د فطر سے و جان خلقی است آتش شمشیر  
 از در... المخلد سے نازنے آن بر سخن آبرو سے خود میدان دید و عبث عبث سے بیج مع شاہزادہ روگردان گردید و چنان  
 گرفت کہ پے سر خود بر... نجف خان بقوت سردار محفوظ و سالم برگشت و از دیگران ہر کے کہ جرات و حمیت  
 و دشت ازان مملکت است آباد و مردم دیگر باق آوارہ دشت غربت و قبلا سے انول ع سخت و کربت گشتہ از لباس و...  
 و براق فارسے دبا ہزاران خستگی و خوار سے... میسر و مقدر بود رسیدند و بر رخے نیا کاسے و ناچار سے کشتہ وز سے  
 گردیدند میرزا نجف خانی کہ از بد تھا تحمل ایذا و ہزار او سے نمود و طاقت تحمل او بہنایت رسیدہ بود فلح خود و صلاح عالمے  
 در انزو او عدم اختیار او دید قابلو یافتہ از پادشاہ استندان غزل او از مر استے کہ دہشت و مقید نمودنش فرمود پادشاہ کہ عجب  
 جانانہ بلکہ محض دیوانہ است ملوفا و کرها اطاعت را امیر الامرا نمود و ذوالفقار الذولہ بہادر معتقدان فرمان ہمارا پیشتر فرستادہ  
 عبدالاحد خان را مقید و خانہ اور اضبط نمودن را سباب کتب خانہ و دو خانہ اش کہ نے الواق از نفاس اشیا بود خود گرفتہ  
 دیگر اموال و ہتھیاب کہ بلوک سے از زید نجانہ پادشاہ رسانید و سرداران بہادر خود در ان نواح فرستادہ نے الجہا صلاح  
 معاند سکمان و انہا را اعتقاد گردانیدہ بہر صورت غلبہ خود بر ان جماعہ کہ از لکوک در حساب و شمار از فرزند طاہر کرد والی یونانہا  
 یکام و اقبال و جاہ و جلال در اکبر آباد و شاہجہان آباد حکمرانے سے کند اصحاب انگلیشیہ را ہم وجود و اقتدار او در ہندوستان  
 اندیکہ در اول دورین سے غلہ و لید مقید نمودن عبدالاحد خان جنرل کوٹ انگلیشیہ مشر مسک نام را بسفارت نر و امیر الامرا  
 ذوالفقار الذولہ نجف خان بہادر فرستادہ پیغام ہا و عید و تہنیدیا انواع تجملات و تعاضبا با او نمودہ بود او ہم بطور مناسب ہجا بہا  
 سکت فرستادہ عزوبت کسن کہ اریا انگلیشیہ را بعد پاد او بلغ مکا و حات با نجف خان بہادر کشت و الاچ عجب کذا حال  
 با او قیل قال نیند گشتہ کار سبکت عساکر جو تو سے کشید باید دید بعد از یہ ہمیشیت ایراد در حایت کست کدام فرزند را  
 الی پادشاہ و او تعاسے کرا امین و نامر بہت رخصت خان بار نول بہ بنیم تا مہر و کین رضا  
 نواز ذکر اخبار سازو کر

ذکر حضرت محمد ان کور بهادر از کلکته لفظت مغرب بنا بر اغراض غین معلوم

دکمن این گوش ز دقتی گردید در آخر دفتر دوم سلک تحریر کشید درینو لاکه آخر ماه شعبان بلکه شب شروام  
 صد و نود و پنج سحریت چنین شنیده شده که جنرل گاورد بهادر بعد فتح قلعه سیب کاز عمده قلا  
 اوج را آراسته بقصد تخریب نا که دارالملک روسا سے جماعت مرسته و مرکز دولت آنهاست جنید سرور  
 در با مقدار یک میسر بود و بچند منزله پونا که اتصال بدریا سے شور و شت استقبال جنرل نموده هنگام استیز و آویز گرم  
 در بعد جنگها سے متواتر که چند روز متواتر لعل آبد بود روز سے از طرفین کوشش بسیار و آنچه بالقوه فریقین بود بعد  
 اطلال رسید بعد کشته شدن مردم بی شمار شکست بر شکر جنرل گاورد افتاد و جنرل نکور ازین مشیارسے وسیله سپیدار سے  
 مع لقیته اسیف که زیادہ بر دو ہزار کس بوده اند برب دریا سے شور بدون اسباب و تو پناہ رسیدہ خود را بر جہازات کشید  
 و بیانی کہ جزیرہ است معروف در انجا انگلیشی بلو متینی بنا کردہ مسکن و ما و اسے خود ساخته اند رفتہ رفتہ صلاح وقت فرصت  
 است و بعضے میگویند در بندر سورت کہ آن ہم عمل انگلیشیان است رفتہ رفتہ العلم عند انتر قاسے دنز مسومع شدہ کہ افواج انگلیشی  
 کہ بسز کر کے کرنل کمک بود و او ہم نہایت شجاع و صاحب تدبیر بود بسیار است بصوبہ مالوار رفتہ بود و قلعه گوالیار قبل از ورود و اوتوقا  
 گشتہ مستحفظان انگلیشیہ در ان نشسته بودند و قلاع دیگر را کہ کرنل کمک نیز میسر نمودہ بود فوج عظیم از مرستہ ہاسے دکن بران صوبہ  
 درآمدہ طرق وصول اجناس ماکولات وغیرہ ما یحتاج لشکر انگلیشیہ مسدود گردانندہ بعد ما بنگا سے متواسے و مقتول و خروج  
 ساختہ مردم فوج و گئے مستحفظان قلعه گوالیار وغیرہ قلاع مسخرہ و افواج تابع کرنل کمک زیوسے عاجز مضطر گردانند کہ کرنل  
 کمک ہم پادار سے دوران دیار متعذر و دشوار و ناستہ ناچار قلعه گوالیار را راناز زمیندار گوید کہ لعلت موافقت در ہر سے او در ان  
 صوبہ قدم گذاشتہ بود و نذ تقویض نمودہ و از قلاع دیگر ہم بضرورت دست برداشتہ و عالی گذاشتہ لعلت اما وہ برگشت و جہاد  
 تمام فوج در ہمان اما وہ مقرر گردید و حیدر نایک نیز سے گویند الی الان در صوبہ ارکاش کمال اقتدار و استقلال کامرواد کار گزار  
 و جنرل کوٹ کہ رئیس کل افواج انگلیشیہ و سنجہ اصحاب غمہ کیمیت است و بعد از انہ نایک مذکور در صوبہ مسطور حسب الامر گذر جنرل رفتہ بود  
 بستور در قلعه مندراج اقامت گزیدہ بطوریکہ صلاح وقت سے داند در میداننا بر آمدہ ستیز و آویز سے نماید و گورد جنرل بہادر را  
 میگویند کہ احوال افواج مرسلہ خود بدین مہوال دیدہ انتظام مالک بنگا در عظیم آباد و او دہ والہ آباد وغیر ان کہ دیدہ صرف است  
 اہم و واجب شمرود صلاح دوران دیدکہ با میرزا نجف خان بہادر و پادشاہ و دیگر کیکہ لیاقت داشتہ باشد بار سال سفر و مسکاتیب  
 آمیزش و داد و ستاد سے بہر نہانیدہ با خود گردیدہ سازد و از مالداران نالائق کہ در مصارت سے فائدہ نرہاسے خطیر را بجان  
 خرج سے نمایند سلطنی گران براسے مصارت لادیدہ حروب و کروب کہ درین ایام در پیش دارد و بہر بنا میر مناسب است آر قباجا  
 افواج دکن نلبہ خود در وطن نویشتن دیدہ باعث فتنہ و فساد درین بلاد شود و میرزا نجف خان کہ از سوال و جواب سابق انکلیشیہ  
 از طرف این جماعت است با دکنیان نگرد و شاید مطالب دیگر داشتہ باشد چہ برضائرتین جماعت خصوص گورد جنرل بہادر کہ جماعت  
 ندیر و سینا و صندوق راز با و بر اثر است و امکان ندارد کہ ادنی سخنے از ان جملہ اسرار بر لب اطار بر آید اطلاع منن از متعذر است  
 نامر مقدمات مذکورہ در ماہ رجب سال کینزار و یکصد و نود و پنج ہجری سے از دارالملک خود کلکته کوچ نمودہ و اکثر اصحاب را کینزار  
 مثل مشر الدین بود دیگران از جماعت فرقہ خود بر نفاقت چیدہ سے ابرامیم خان بہادر را نیز از زمرہ پنجیان کہ اوصاف حمیدہ و ہم

پسندیدند و با مقتضای موقع و تمام در زمین سغات او اخرو فرود آمدند و در مدتی بمقتضای آن قدر دانی مقتصدان عصر  
 در مشرق آباد بجا آمدند و در سرتاسر بود و کمال عنایت و جوهر شناسی بهر جهتی خود برگزیده و با کمال شان و تجمل و سامان تشریح کرد که قریب  
 بسوی چهل و صد نفری همراه داشتند و احوال ماه مبارک شعبان در عظیم آباد رسید و ماژم پیشتر گردید و نسبت و سوم ماه مذکور بتاریخ رسید  
 خبر است که زیاده وقت در آنجا نگردد پیشتر تا لکنه و از آنجا فرامیدد آنچه برگزیده و منظور دارد در آنجا بطور خوبه بنامه دانست از آن که گویند  
 با آنکه کنگه صنعت نماید حکمی از ولایتش در باب زمین با جماعتی و لندیسید ضبط نمودن قلاع و اکتفا اینها رسید و حسب الامر در آنجا  
 یا او از راه رجسالی مذکور در بخش بندر هوگلی آباد و لندیسی که نام آن مکان چچره است و سردار بزرگ جامعه مذکور در آنجا  
 بنگالیا با چند ضرب توپ که البته کمترند در چهل عدد و نخواستند بود با قلیل جمعیتی از قوم خود بی باشند بیک و جدل مستحضرانه بعضی  
 فرقه انگلیسیه ساحل و اسباب درآمد در دیگر جاها از سر دو صوبه بنگال و عظیم آباد و سیکه یاد و کس بر جا بر قند لائق دانند از آنجا  
 بر پستی خود سینه در وسط شهر عظیم آباد نیز خانه در کمال وسعت و صفایا اندک متانت و چند ضرب توپ دارند چون حکم  
 نوزدهم بشهر گسول صاحب کلان عظیم آباد و دیگر جاها و صاحب فوج متعینه شهر مذکور بر سر تخریب کنگه و لندیسی رسید چند روز  
 قبل از ورود گویند زیاد در مکان عظیم آباد هم با جمیع اکتفا دیگر بطور چچره بی آنکه کار بجدال و قتال رسد سخر گردید سبب آسان  
 در تخریب این اماکن آنکه انگلیسیان از او اول این قسم روزها در نظر داشته چون غلبه اقتدار و تسلط درین دیار دارند فرق دیگر را از  
 امثال خود بر این حال گذارند و اندک اگر در باره آنها امری منظور شود حاجت بکاوه و مقاتله داشته باشد \* \* \*

ذکر سبب کشاد یافتن باب منازعه فیما بین انگلیسیان و لندیسیان و محله از او از این  
 جدید که به امریکا و سیکه دنیا مشهور است و احوال مردم آن مکان \* \* \*

باب منازعه فیما بین این سرود گرو و آنکه از مدت پنج و شش سال قبل ازین پادشاه انگلیسیه را اصلاح کمپنی که هیچ کار او بی مشوره  
 سکناسه آن دیار نیست منازعه با مردم امریکا که عبارت از اراض جدید است از او و احوالش مفصل کرده آید کمپنی  
 عبارت از اشخاص مال دار و مقتدر سکناسه آنجا است از مردم صاحب اقتدا و مال دار مقتدر مذکور بر سر چهل کس باکم  
 و زیاد که با هم متفق گشته اراده تجارت قطر سکه از اقطار اقالیم سببه نمایند کمپنی اند و این قسم مردم دوسه صد کس خواهند بود که  
 علاقه تجارت هر طرفی از اطراف دارند و بمنزله رئیس قوم اند پادشاه آنجا اراده بر امری که کند اول هشاره با امر خود نماید  
 اگر آن امر پسندیده سکه امر آید لیا با کونسل ملک هشاره می کنند و کونسل ملک عبارت از مردم مذکور آن جامعه اند که از سر بلده  
 و قصبه ولایت انگلند سکناسه بجا دو قصبه است یک دو کس پیشتر متدین منصف را بوکالت خود برگزیده متعهد اخراجات آنجا  
 گردید و پیشتر لندن که در سلطنته ولایت مذکور است فرستاده اند تا بر امری که پادشاه را و سکه نماید در آن باب بر وجه اینها بر  
 اشخاص بلده مناسب و صلاح دهنده اختیار نمایند مختار همه آن مردم است و اگر آنها پذیرند کسی از آنجا سخاوته پذیرفت هشاره  
 می کند اگر آنها بجز و بجز و بجز تمام مملکت و اناست آنجا در آن کار دیده پسندیدند آن اسفناسه آن امر داده و شریک زمین  
 پادشاه و امر او در آن کار می شوند و آن کبر بزمه تمام رعایا سکه قلمرو آن سلطنت و ممالک محروسه پادشاه آن فرقه افتاده  
 اسفناسه بجا و اگر پسندیدند بیا نمود در آن فساد میسے برای مائمه خلافت و آن مملکت دیدند از قبول آن امر سر باز می زنند و پادشاه  
 مدعیین صورت بجال آن نیست که مملکت بر سر خود اسفناسه آنجا می کند تا آنکه مردم امریکا کار من جدید پیش می نامند

فکر کنند چنانچه پیشانیان در میان غیره

شاید بیایم تا نشان تمامه فستوح دنون ساکن در حقیقت کما کسور فارسه بیایم تا نشان فستوح زده بمنویه و تپاسی نو  
 در اولاد فرقه مذکوره اند علماء شدیهات این جماعه تحقیق و تدقیق درین علم بسیار نموده اند و در آن  
 بسیار از ادراک حکما صفت بر آورده اند از آن جمله این که کسی گویند اعطای کرده ما سئ ارض را بطور تعریف حکما سئ ارض است  
 بلکه مثل کر بند کرده اوسته را محیط است و ارض چنانچه این طرف بر آمده محل سکونت عالمی گشته بقاعلم سیده انقسام یافته است زمین قسم  
 طرف مقابلش نیز بر آمده موقع سکنا سئ عالمی است و باین طور است که گفت پاناسه اشخاص هر دو طرف از زمین در میان بنا شده اند  
 همیشگی بود و سر با نظیر آسمان منحصر آنکه بی اندک میله بر دو طرف زمین مقابل هم در واقع است و دو ساحتش اگر چه الی الان تحقیق  
 پیوده نشد اما تخمیناً این قدر است که بر دو طرف را بحیثیه پنج حصه تصور باید کرد از آن جمله سئ ارض این طرف که اقالیم سیده مشهوره آورد  
 بود و حصان طرف اندک بیشتر خواهد بود و سر و سر و گرم سیر دار و اما تمام احوال آن قلمرو خود و در نظر تحقیق سیده شده است  
 چو با سئ متنوعه و ادویه مختلفه از آنجا تحصیل کرده آورده اند و صنایع و غیره ساخته می گویند که معادن طلا و نقره با کثرت در آن  
 بچهار صد سال است که جازایه شده در آنجا رسیدن سئ که جازایه ترکیس که بر پرتگال شهرت دارد سئ غیر در تپاسه وارد  
 شد که دید و اینجاریا دیده سکنی اختیار نمود و در آنجا بوده اقتدار بسیار سئ بهر سائید تا آنکه در زمان شاه جهان پادشاه از بلاد سیده  
 استخراج یافت و اولاد آنها در سئ گله و مندراج مانده سیاه رنگ و سبزه و بعضی بندرت سفید پوست می شوند و پیش از سئ می نمانند  
 درین ایام اکثر سئ بر نویسنده گرس در سر کارات انگلیشیان نو کرس می شوند اما انگلیشیه آنها از سئ تداوم مثل سایر اکر سئ سیده می آید  
 لیکن در ولایت خود سئ یومنا بناد پادشاه و فوج و اقتدار دارند چون جازایه سئ سئ ارض سئ سلامت بر گشت بعضی شهران  
 که جازایه اندک بلدیت بر اه آن زمین بهر سیده شخصی از آن مردم با یانت زرسه از سئ ارضین آن فرقه دوسه جنرات تیار کرد و  
 هو شیاریان دیگر را همراه گرفته در آنجا رسید و مکتب بسیار در آنجا نموده و شخص بلغی بعضی آورده چند کس از سئ که آنها بهر سائید  
 و با آنها آمیزش و اختلاط نموده سئ با بجمله یا با اشارات بعضی امور فزید و اندک بزبان آنها آشنا گشته آنها را بحسن سلوک از خود  
 خوشنود کرده اند و خدیسل در اطراف ساحل مذکور با اتفاق آنها گردیده و احوال قبطین در ارتفاع و انحطاط و بعد از آن در جات از اطراف  
 آن در یافته اند که نقش آنها در راه عبور و مرور زبا و با با و دیار یافته و ضبط نموده معاودت کرد و سال دیگر با چند جازایه از سئ سبک  
 و اقامت رفقه با سعد و دسک از رؤسا اقامت گزیدند و آهسته آهسته فرق دیگر هم خبر یافته در اطراف آن رسید و محل اقامت  
 انگلند بعد استند از زمان مردم آنجا چون حیوان چار پادیده انگلیشیان را اراده توطن در آنجا بهر سیده و طرح امارت در آن زمین  
 انداخته معموره عظیم ساخته بود و باش خود و توالت و تناسیل و تربیت اطفال در همان مکان مقرر نموده کتب و معابد و با بجمله  
 بر اسس هر امر بطور ولایت عمارات عظیمه یکمال ستانت ساخته انصران ولایت انگلند که موطن دیرینه آنها بود و موقوف نمودند اما  
 در اطاعت پادشاه خود بزرده مطیع و متباد امر و ارکان دولتش که سکنه دار سلطنت لندن اند سئ بزرده و در بقا اطاعت ولایت انگلند  
 خراسج که صین بود سئ رسانیدند تا آنکه کثرت در اولاد بهر سیده مدد مردم آنجا در حساب از لکوک تجاوز نمود و تربیتش بیست  
 سال است که پادشاه انگلند بمصلح ارباب حل عقد ممالک خود بر آنها تحصیل سئ معتمدین زیاده از ده و سقره نمود و بر آنها گران  
 آه سر از اطاعت باز زدند پادشاه سئ و در آنیکه از طرف او حکومت آنجا در سئ تحصیل وجهه سئ مذکور سئ بود و در وقت که آنها  
 را وعید و تهدید نمایند سرداران مذکور حسب الامر بر آنها سخت تنگ گرفتند آنها را چار سیده با سئ که سئ بزرده حکام منصوب پادشاه  
 را گرفته سراز بهن نشان برداشتند و علم بنی و قمر در آنجا فرستادند پادشاه نوسه لائق سئ سئ ارضین تادیب آنها فرستاد

یونانی در سنو ایطرتوا... ان ادرهم امور با انگلیشه همسان و اولادشان بودند و اسباب حرب از جانب روس بود...  
 سبب باید میا و پیشند نمازعت برخواستند جنگ عظیمی روسی داده فوج پادشاهی مغلیه و...  
 فوج واد پانهایت کرد و اسباب افزون از عدد فرستاد آنها هم با پنجه بالقوه آنها بود خود...  
 در آت و ادوات حرب و خود استند فرانسیه که عداوت دیرینه چندین صد ساله با انگلیشه...  
 سبب بدست چون ایام صلح باقی بود و اظہار امانت نمی توانستند مخفی هر گونه امداد و...  
 وقت یافت با فرانسیه هم دوسه سال است که در او یختند اما مردم مذکور سکند...  
 امداد و من عظیم نیابریستصال سے چهل هزار کس و صرف...  
 باولیا سے دولت پادشاہ انگلند رسید و معرکہ کارزار با قوم خودش که مردم ارض بدیدند...  
 سپانول که او نیز فرقه ازین جماعه و بر آ خود پادشاهی علحدہ دارند و اکثر با سلطان روم...  
 محاربات گذرانیده هرگز نمی آراند امانت فرانسیه نموده جنگ انگلیشه برخواستند...  
 منهدمی خود سندا اما از فرط سلاست روسی که شیوہ آنهاست تا مقدور در...  
 کشاید و اعلان و اظهار عناد را بنی پسندند و باطن با بر سر س نیابریست کوروم نیابریغ خود و...  
 علی سخرند امانت بفر و ختن سباب و رسانیدن گوردباروت و توپ و بندوق...  
 رودین کار می نمودند انگلیشه برین تدبیر تزیور و نندلیسه بے برده با آنها هم کاویدند باید دید...  
 اینهمه فرق مختلفه مقدر جمیت یفعل اکثر الیشار و حکم کا میرید الحکم...  
 اقل الانام کسوت انجام و سیرایه اختتام بخشید و آغاز این اجزا...  
 بود با سنجام رسانید در ارتسام و قانع و اخبار مراعات صدق و راستی بمقدور یک...  
 در ان نرفت و الحمد فتر که بیامین توفیق ایزد سے پریشانی این صفحات هم صورت انتظام و...  
 پر تو انظار برگزیدگان دهور و عصاره اشغته سواد مداد این نقوش را سر...  
 و مضامین فقرات مجموعہ تحت امین را چون ماہ کسین بندوق دل ارباب...  
 آفریش را با پار شس از خواب غفلت سستی دولت شصت و شوناید چون قبلہ...  
 از خود رفته دولت و عنودگان بے خبر خفته غفلت است این سیم نامہ خط...  
 در رحمت رب الارباب میداند ورجائے والی دارد که حضرت ارحم الراحمین بود اسکے...  
 القابلین من بندہ کترین را سبدل بقین گرداند انہ جواد کریم رؤف رحیم نمقہ جیناہ الدائرة...  
 بن بایست علی خان بن اسد علم اللہ بن اسید فیض اللہ الطبا طباء الحسنی غفامہ...  
 محمد خاتم النبیین و صومرہ السعدی بن الطیبین الطاہرین علیہ و علیہم السلام و اہل و عیالہ...  
 من شهر رمضان المبارک المنتظم فی سلک شہور سنہ خمس و سبعین من لمانہ الثانیہ عشرہ...  
 من الحجرة المقدسة النبویة علی صاحبہا السلام و تحیة +

عبارت فائز علی بن مطبوع بهر شرف نیت خاتم النبیین و شایسته ترین مقال جامع علوم

خود و سبب تالیف این کتابت بسیار است

اورنگ شریفی قلم بر توحید قرطاس مجید مانده است که در این باره استمیتار اوست که در وقت اشتغالش غفلت و نقصان  
مختود است و آری دانی بدایه و لوکان فیها الله الاله القدر لفسد تا دلیل روشن موجود دانند ملک غیر الواصله لغایر بر این حال است که شایسته  
کوزین سزاوار اوست جباه خداوندان تحت و بهیم از نور سجدات برضای عظمت الالیش چون ما انابان سے نماید و عناق کشورک با  
اقالیم سبب بر آستان بکاش خم سه ماند بیت سر بادشاهان گردن فراز و بدگاه او بر زبیر نیاز و فرمان فرمائی فائز مشکر  
شماره مدار الملک تخت عالم نپاچی است که افسر لولاک لما خلقت الافلاک بترتارک بنوئش زمین است کشورکشا سے که رایت در آیت  
پرافراشته ملک کفر اربعه اسلام خورشید مستوح فرموده سکه ان الذین عند الله الاسلام در چار دانگ عالم رواج دادند بیت  
محمد یاد شاه و دو جهان آید محمد شیوا سے سلطان است به مکرانی لاک گوهرین ساک انبهرستان منقبت وزیر اعظم و در ستر معطر شاه  
رسلمین است که بیخ لوبت امامت بر درتش فواخنده خطبه امامه من نور واحد در شان فغیش خواننده گردید ملکیت علی بنک  
ان عظیم وی بیت و دو عالم دو کت کریم و من است به بیت زمینی باد بر دو دو دو سلام به بال با صاحب خیر الانام  
ا بعد بشارت بیا که درین هنگام میرت انجام از جمله کتب تاریخ لولاکی کتاب منقبت آفتاب تهرانی و اجواب جدا منقبت  
مترین ت این سخن بهر سیر التاخرین شعر حالات خسروان سنده به این لطیف و تصنیف شریف سر آمد سوز خان چادوی  
مستند آفاق و جهان شاعر جلیل شاربعیدیل و سیر عطار و تحریر نشود ایتم حسین خان علف الرشید سید بیت علیخان  
طباطبائی اسکنه اند فی البنان که در حقیقت کتابی باین تزیب و سلاست عبارت و نزاکت مضامین و فصاحت بیان و بلاغت تحریر  
و نگارش عالی صحت است به کم و کاست که همین شیوه و ضمیمه و شمیمه سوزخان عالم است الی یومنا هذا درین فن تاریخ منظر  
نگذشت اگر آنکه زنگ خسروان خوانم سحاست و اگر کارنامه بادشاهان اولوالعزم گویم روست حساب مانیت خباب معلی القا  
ارسطو فطرت کیوان مرتبت فضل خاتم سخاوت جوهر معصوم شجاعت چهارچوب سنگه سها و قاسم خلیف عیس  
شاه گنج متعلقه صوبه باوده که صحائف تاریخ سلاطین بنو و عجم دعوب مظلومه جناب صبح است ہی ماندر در مطبع نفیس مطبع مهر پراست  
شیخ سیر کشانه دولت بهار گلستان نخبیارسے ثم نورس حدیقہ نگارگری عالی دو دمان والا غاخذان بار در سه لمر دت و قوت  
را زور زمین و متن منشی نول کشور صاحب سله و انوار ابوب به کمال تصحیح و حسن سعی کار پردازانند و مستوفی الانام که در صفا  
خط بر صفحه اش رشک باه تابان و هر درش روکش مهر درخشان است تبارخ سوم شهر ریح الثانی سنه کبیر اردو و سید شهاب و سید  
نبوی علی الله علیه و آله و سلم مطابق ۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰ سنه کبیر اردو و سید شهاب و سید شهاب مطبعه  
طبع سوزخان بلندقام و محبوب خواطر کافه انام که دید نمیشود کمال کر سه فقط \* \* \* \* \*

